



ای یوسف خوشنام ما، خوش می روی بر بام ما

ای یوسف خوشنام ما، خوش می روی بر بام ما
«انا فتحنا 1» الصلا، بازآ ز بام، از در درآ
ای بحر پر مرجان من، والله سبک شد جان من
این جان سرگردان من از گردش این آسیا
ای ساربان با قافله مگذر مرو زین مرحله
اشتر بخوان هین هله، نز بهر من، بهر خدا
نی نی برو، مجنون برو، خوش در میان خون برو
از چون مگو، بی چون برو، زیرا که جان را نیست جا
گر قالبیت در خاک شد، جان تو بر افلاک شد
گر خرقة تو چاک شد، جان ترا نبود فنا 2
از یر دل بیرون ننی، بنمای رو کابینه ای
چون عشق را سر فتنه ای 3 پیش تو آید فتنه ها
گویی مرا : « چون می روی ؟ گستاخ و افزون می روی ؟
بنگر که در خون می روی ، آخر نگویی تا کحا ؟ »
گفتم که : « ز آنشهای دل، بر روی مفرشهای دل
می غلت در سودای دل تا بحر یفعل ما یشا 4 »
هردم رسولی می رسد، جان را گریبان می کشد
بر دل خیالی می دود یعنی : « به اصل خود بیا »
دل از جهان رنگ و بو گشته گریزان سو به سو
نعره زنان کان اصل کو؟ جامه دران اندر وفا

مولانا جلال الدین محمد بلخی
به کوشش محمد رضا شفیع کدکنی

- 1 از قرآن کریم - ما برگشادیم از بهر تو گشایشی آشکار
- 2 منظور فنای جسم و کالبد خاکی است و بقای روح که از مکان برتر است
- 3 سر فتنه، سر غوغا
- 4 بخشی از آیه های قرآن کریم - می کند (خداوند) آنچه که بخواهد